

Mirzamohammadi, M. H. (2025). Comparative philosophy of education: Concept, function, and process. *Philosophy of Education*, 9(2), 100-117.

Philosophy of
Education

Biannual Peer-
Reviewed Journal

Comparative Philosophy of Education: Concept, Function, and Process^۱

Mohammad Hasan Mirzamohammadi^۲ 

Abstract

The aim of the present research is to define and introduce “Philosophy of Comparative Education” as one of the branches of the field of Philosophy of Education. To achieve this goal, a conceptual analysis method (interpretation of concepts, conceptualization, and evaluation of the structure of concepts) has been used. Accordingly, the research first defines the concept, then outlines its functions, and finally explains the process of Philosophy of Comparative Education. The findings of the study show that Philosophy of Comparative Education refers to philosophical reflection on education from a comparative perspective. The function of this philosophy is to bring the dominant educational philosophies in different educational systems closer together. The process of Philosophy of Comparative Education includes selection, recognition, comparison, and synthesis. In the final section of the paper, a proposal is made for the establishment of a branch of Philosophy of Comparative Education.

Keywords: Comparative philosophy, philosophy of education, Philosophy of Comparative Education, concept, function, process

^۱ Received: 2024-11-16 Revised: 2025-04-12 Accepted: 2025-05-07 Published: 2025-09-21

^۲ Professor, Department of Education, Shahed University, Tehran, Iran. Email: mir.educated@gmail.com

Extended Abstract

This article aims to formulate and introduce Comparative Philosophy of Education as a distinct subfield within the broader discipline of philosophy of education. Drawing on conceptual analysis (based on the Coombs & Daniels model), the study defines the concept, function, and process of this emerging domain. It responds to the theoretical deficiency in comparative educational philosophy—particularly within Iranian academic contexts—and seeks to establish a foundation for its development.

The first section explores three philosophical orientations—Perennial Philosophy, Global Philosophy, and Comparative Philosophy—to clarify the conceptual position of Comparative Philosophy of Education. Perennial Philosophy emphasizes intuitive access to a singular, timeless truth; Global Philosophy seeks to synthesize shared elements across traditions to construct a new, inclusive framework; and Comparative Philosophy focuses on engaging diverse traditions through juxtaposition without aiming for synthesis or unity. Unlike the first two, Comparative Philosophy of Education reflects philosophically on educational phenomena through comparative reasoning.

The article then defines Comparative Philosophy of Education as a subfield of philosophy of education, with a scope that includes the comparison of thinkers, schools of thought, concepts, topics, and educational systems. Its primary function is to bring dominant educational philosophies into dialogue and foster mutual understanding. The author critiques exclusivist and incommensurability-based objections, arguing for the possibility of constructing a shared philosophical language that enables meaningful engagement across traditions.

The process of Comparative Philosophy of Education is articulated in four stages: selection, recognition, comparison, and creation. Selection involves identifying appropriate traditions or thinkers based on shared concerns; recognition requires deep, unbiased understanding of each side's foundational texts and principles; comparison entails identifying real—not superficial—commonalities and differences, with attention to historical and cultural context; and creation refers not to synthesis, but to the emergence of a “third position”—a novel philosophical insight that transcends both original frameworks.

The article illustrates this final stage through examples such as Henry Corbin's comparative study of Islamic and Western philosophy, and the author's own work on Plato and Farabi. In both cases, comparative inquiry reveals latent dimensions of each tradition and generates new philosophical perspectives. This “third position” is not a fusion of ideas, but a reflective product of the comparative encounter—an interpretive lens that enriches understanding of both self and other.

In the discussion section, the author situates Comparative Philosophy of Education within a broader historical and institutional context. Inspired by Mason Orsel's 1930s call for comparative philosophy as a scientific endeavor, the article argues that educational philosophy must likewise become comparative—positioning itself in relation to both Western and Eastern traditions. The current isolation of Iranian philosophy of education from global discourses is identified as a critical barrier. The author calls on the Iranian Association for Philosophy of Education to take leadership in formally establishing this

subfield, developing curricula, launching graduate programs, and organizing international conferences.

Ultimately, Comparative Philosophy of Education is presented not only as a scholarly endeavor but as a philosophy of peace—one that invites educational systems into dialogue through the shared human condition. By foregrounding “human existence” as a universal point of convergence, this field can facilitate intercultural understanding, mutual critique, and the co-construction of a global philosophy of education. Iranian scholars must actively contribute to this process, offering their insights, refining them through dialogue, and positioning their perspectives within the global intellectual landscape.

میرزامحمدی، محمد حسن (۱۴۰۴). فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی: مفهوم، کارکرد و فرایند. دوفصلنامه فلسفه تربیت، ۹ (۲)، ۱۰۰-۱۱۷.

فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی: مفهوم، کارکرد و فرایند^۱

محمد حسن میرزامحمدی^۲ 

چکیده

هدف تحقیق حاضر صورت‌بندی و معرفی فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی به‌عنوان یکی از شاخه‌های رشته فلسفه تعلیم و تربیت می‌باشد. برای تحقق این هدف از روش تحلیل مفهومی (تفسیر مفهوم، مفهوم‌سازی، و ارزیابی ساختار مفهوم) استفاده شده است. بر این اساس، ابتدا مفهوم، سپس کارکرد و آنگاه فرایند فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی تعریف و بیان شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی به معنای تأمل فلسفی درباره تعلیم و تربیت با نگاه تطبیقی است. کارکرد این فلسفه نزدیک کردن فلسفه‌های حاکم بر نظام‌های تعلیم و تربیت می‌باشد. فرایند فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی نیز شامل انتخاب، شناخت، مقایسه و ایجاد است. در بخش پایانی مقاله پیشنهاد تأسیس شاخه فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی ارائه شده است.

واژگان کلیدی: فلسفه تطبیقی، فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی، مفهوم، کارکرد، فرایند

مقدمه

تطبیق به‌عنوان یک روش در فلسفه و فلسفه تعلیم و تربیت در سطح بین‌المللی و داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در سطح داخلی و در قالب پژوهش‌های دانشگاهی کاربرد روش تطبیقی با مشکلاتی مواجه است و می‌توان از آن به‌عنوان یک آسیب در این حوزه نام برد (Mirzamohammadi, 2020). البته باید گفت که تطبیق از حد یک روش فراتر است و به‌عنوان یک جهان‌بینی، انگاره و لااقل حوزه‌ای از دانش مطرح شده است. امروزه «فلسفه تطبیقی» به‌عنوان یک رشته دانشگاهی دارای جایگاه ویژه‌ای در میان رشته‌های فلسفه چه در خارج از کشور و چه در داخل کشور می‌باشد. البته سابقه تأسیس این رشته در جهان به دهه سوم قرن بیستم برمی‌گردد (Orsel, 1926). اگرچه نگاه به تطبیق به‌عنوان مقایسه فلسفه‌ها به قدمت خود فلسفه است و به درستی می‌توان افلاطون را پیشگام آن دانست (Mirzamohammadi, 2018).

^۱ دریافت: ۱۴۰۳-۰۸-۲۶ بازنگری: ۱۴۰۴-۰۱-۲۳ پذیرش: ۱۴۰۴-۰۲-۱۷ انتشار: ۱۴۰۴-۰۶-۳۰

^۲ استاد، گروه علوم تربیتی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران. ایمیل: mir.educated@gmail.com

در فلسفه تعلیم و تربیت، به عنوان یکی از رشته های فلسفی، تطبیق چه در سطح بین المللی و چه داخلی از فقر نظری رنج می برد و آسیب دیده است (Cowen, 2010: 5). بر این اساس می توان گفت هر چقدر در دهه های اخیر فلسفه تطبیقی صاحب دانش قابل توجه و انباشته ای شده و محققان و صاحب نظران بزرگی در خارج و داخل در این حوزه معرفی شده اند، در فلسفه تعلیم و تربیت ادبیات درخوری در حوزه تطبیق تولید نشده و این عرصه به خصوص در مطالعات داخلی تقریباً فراموش شده است. به عنوان مثال می توان به عناوین کتاب هایی که در سال های اخیر در فلسفه تطبیقی به زبان فارسی به چاپ رسیده (Khatami, 2017; Pourhassan, 2022; Davari Adakani, 2009) اشاره و همین روند را با حوزه تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت مقایسه نمود. این مقایسه ساده نشان می دهد که در حوزه اخیر (تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت)، تعداد کتب و مقالات بسیار اندک است (Mirzamohammadi, 2014).

بر اساس آنچه گفته شده مسئله اساسی تحقیق حاضر این است که «فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی^۱» چه معنا، کارکرد و فرایندی دارد. از آنجایی که عامل توسعه یافتگی تطبیق در فلسفه، تأسیس و توسعه رشته فلسفه تطبیقی بوده است، به نظر می رسد برای برون رفت از مشکل تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت ضروری است تا نسبت به معرفی فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی همت لازم به عمل آید. این مفروضه در ادامه مورد بررسی و آزمون قرار می گیرد.

روش

در تحقیق حاضر از روش تحلیل مفهومی کومبز و دنیلز (Coombs & Daniels, 2008: 44) و از انواع آن یعنی تفسیر مفهوم، مفهوم سازی و ارزیابی ساختار مفهوم استفاده شده است. بر این اساس در ابتدا، مفاهیم محوری مورد استفاده در تحقیق مانند تطبیق، فلسفه تطبیقی، فلسفه تعلیم و تربیت مورد تفسیر عینی قرار می گیرند. سپس مفهوم محوری فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی و مفاهیم پیرامونی آن پردازش و ساخته می شوند. آنگاه ساختار مفهوم فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی مورد بازنگری و توجیه قرار می گیرند.

¹ Philosophy of comparative education

یافته‌ها

مفهوم و کارکرد فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی

برای تدوین و پردازش مفهوم فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی لازم است ابتدا مفاهیم «فلسفه جاویدان»^۱، «فلسفه جهانی»^۲ و «فلسفه تطبیقی»^۳ تعریف شوند. این سه، رهیافت‌های کشف حقیقت هستند.

فلسفه جاویدان یا حکمت خالده بر این مبنا استوار است که حقیقت واحد است و هر نظام فلسفی، حکمی، عرفانی و دینی در فرهنگ‌ها و زمان‌های مختلف ناظر به آن حقیقت بوده و هر کدام به سهم خود وجهی از آن را کشف و گزارش کرده است. در این رهیافت، کشف حقیقت شهودی است و نمی‌توان از طریق عقل و استدلال به آن رسید. همچنین حقیقت زمان‌مند نیست، به این معنا که نمی‌توان به صورت مقطعی به همه آن دست یافت. به علاوه حقیقت توصیفی است، به این صورت که باید آن را کشف و بیان کرد. حقیقت در فلسفه جاویدان چندوجهی است، بنابراین برای رسیدن به آن باید از روش‌های مختلف بهره برد (Khatami, 2017: 50).

فلسفه جهانی یا تلفیقی که مبتنی بر رویکرد مدرن است، بر این فرض استوار است که همه فرهنگ‌ها و سنت‌ها قابل تلفیق با یکدیگرند. اصل اولیه در این فلسفه این است که می‌توان از مجموع فلسفه‌های موجود جهان، فلسفه‌ای جدید ساخت. در فلسفه جهانی اعتقاد بر این است که پرسش‌های مشترک در فرهنگ‌ها و میان تمدن‌های جهانی وجود دارد که اندیشمندان مختلف در زمان‌ها و فرهنگ‌های مختلف به آن‌ها پاسخ‌هایی داده‌اند و ما می‌توانیم برای این پرسش‌ها جواب‌هایی با تلفیق میان بهترین و مناسب‌ترین آن پاسخ‌ها فراهم کنیم. به طور کلی فلسفه جهانی دارای خصوصیتی است که می‌توان آن‌ها را به صورت خلاصه به این شرح بیان نمود: الف) وجوه مشترک فلسفه‌ها را با هم ترکیب می‌کند، البته در صدد تطبیق نیست؛ ب) ناظر به تلفیق در کلیات است و به جزئیات وارد نمی‌شود؛ از تلفیق وجوه مشترک کلی در فلسفه‌ها، به راه حل جهانی و بین فرهنگی برای مسائل می‌رسد؛ ج) کثرت‌گرا و متنوع است، بنابراین همه فلسفه‌ها را در بر می‌گیرد؛ د) انتخاب‌گرا است و ملاک انتخاب الزاماً مبانی و اصول فلسفه‌های مختلف نیست بلکه می‌تواند بر اساس موضوع مطالعه و یا نظر محقق باشد؛ ه) حقیقت در این فلسفه بر خلاف فلسفه جاویدان همیشگی و مطلق نیست بلکه بر اساس اقتضائات جهانی شدن با حذف عناصر بومی و خاص، به دنبال تشکیل یک فلسفه جدید است (Khatami, 2017: 58-62).

¹ Perennial philosophy

² World philosophy

³ Comparative philosophy

در خصوص ارتباط میان سه رهیافت بالا باید گفت که فلسفه جاویدان از آن جهت که به دنبال حقیقت واحد است با فلسفه تطبیقی که هدفش نزدیک کردن فلسفه‌هاست فرق می‌کند. برخی از طرف داران فلسفه جاویدان که به سنت گرایان معروف هستند (مانند سید حسین نصر) معتقدند که فلسفه تطبیقی که در آن وجوه معنوی و روش شهودی اصل نباشد، امکان تحقق ندارد. فلسفه تطبیقی در صورتی ممکن است که مبتنی بر حقایق ازلی و روش معنوی باشد. فلسفه تطبیقی به معنایی که در آن فلسفه به معنای غربی ملاک باشد، ممکن نیست زیرا فلسفه مدرن فاقد قوه درک ابعاد معنوی حکمت‌های شرقی است که همگی مایه دینی و پایه‌های شهودی دارند. فلسفه مدرن غربی نمی‌تواند حقیقت را دریابد زیرا مبتنی بر روش‌های استدلالی است و از شهود فاصله گرفته است (Nasr, 1973). از سوی دیگر فلسفه جهانی با هدف یکی کردن وجوه مشترک فلسفه‌ها و تلفیق میان آن‌ها برای دستیابی به یک فلسفه یگانه تلاش می‌کند درحالی‌که در فلسفه تطبیقی الزاماً روی وجوه مشترک تأکید نمی‌شود و وجوه تفاوت فلسفه‌ها هم بسیار مهم و اساسی هستند. فلسفه تطبیقی بر خلاف فلسفه جاویدان دغدغه وحدت حقیقت و کشف حقیقت واحد را ندارد. همچنین بر خلاف فلسفه جهانی در صدد آن هم نیست که همه نظام‌ها و اندیشه‌های فلسفی را به گفت و گو با هم وادار کند. فلسفه تطبیقی مبتنی بر این فرض است که می‌توان میان نظام‌ها و ایده‌های متعددی که مدعی کشف حقیقت هستند مناسباتی ایجاد نمود و مشابیه‌هایی میان آن‌ها یافت. ممکن است در فلسفه جاویدان و فلسفه جهانی نیز نظام‌ها و اندیشه‌های فلسفی صورت گیرد، لکن باید توجه داشت که این مقایسه به معنای تطبیق نمی‌باشد.

پس از معرفی مختصر سه مفهوم فلسفه جاویدان، فلسفه جهانی و فلسفه تطبیقی (که البته مفهوم اخیر در ادامه نیز بیشتر مورد پردازش قرار می‌گیرد)، اکنون به وضع و ساخت محوری‌ترین مفهوم تحقیق حاضر یعنی فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی پرداخته می‌شود. البته عبارات دیگری همانند «فلسفه تطبیقی تعلیم و تربیت»^۱ و یا «مطالعات تطبیقی در فلسفه تعلیم و تربیت»^۲ نیز می‌توانند در کنار عبارت «فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی» مطرح شوند و در ادبیات این حوزه مورد استفاده هم قرار گرفته‌اند، لکن به نظر می‌رسد عنوان اخیر دقیق‌تر باشد. از آنجایی که «فلسفه تعلیم و تربیت» خود به عنوان یکی از شاخه‌های فلسفه تثبیت شده است گنجانیدن واژه تطبیق در میان دو بخش آن، دقت لازم را ندارد. همچنین مطالعات تطبیقی در فلسفه تعلیم و تربیت نیز همان گونه که از عنوان آن برمی‌آید، تمرکز بر انجام تحقیقات تطبیقی در این رشته می‌باشد و نمی‌تواند عرصه و ساختار فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی را نشان دهد.

^۱ Comparative philosophy of education

^۲ Comparative studies in the philosophy of education

با توجه به مراتب فوق، اکنون عبارت «فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی» شکل گرفته است. برخی معتقدند از آن جایی که فلسفه تطبیقی خود نمی‌تواند یک فلسفه مضاف باشد لکن می‌توان «تطبیقی» را به هر یک از فلسفه‌های مضاف همانند فلسفه علم، فلسفه هنر، فلسفه دین و اضافه کرد (Pourhassan, 2022: 45). براین اساس فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی دیگر نه «فلسفه تطبیقی» و نه «فلسفه تعلیم و تربیت» است، بلکه عرصه نوینی شکل گرفته است. این عرصه یکی از شاخه‌های فلسفه تطبیقی است و تمام ملاحظات فلسفی بر آن حاکم می‌باشد. به منظور بررسی معنا و کارکرد فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی، لازم است ابتدا معنا و کارکرد «فلسفه تطبیق» و «فلسفه تعلیم و تربیت» به طور مختصر بیان گردد.

«دایره المعارف اینترنتی فلسفه»^۱ فلسفه تطبیقی را -که گاه آن را فلسفه میان فرهنگی می‌نامند- یکی از زیرمجموعه‌های فلسفه می‌داند که در آن فیلسوفان به منظور یافتن منابعی جهت گفتگو بر سر مسائل، جریان‌ها و نحله‌های فرهنگی زبانی و فلسفی کار می‌کنند. بر این اساس کارکرد مهم و اساسی فلسفه تطبیقی، نزدیک کردن سنت‌های فلسفی است. افرادی که به تطبیق فلسفه‌ها معتقدند، ماهیت این جریان را نزدیک کردن فلسفه‌ها می‌دانند. البته کسانی هم هستند که اساساً بر تطبیق فلسفه‌ها معتقد نیستند زیرا گفتگو میان آن‌ها را ممکن نمی‌دانند و نتیجه می‌گیرند که نحله‌های فلسفی نمی‌توانند به یکدیگر نزدیک شوند. آنان با طرح نظریه «امتناع»، دلیل اصلی عدم تطبیق‌پذیری فلسفه‌های غرب و شرق را اختلافات مبنایی و اساسی دو سنت می‌دانند. از نظر مخالفان تطبیق «انحصارگرایی»، «قیاس‌ناپذیری» و «مشکلات ساختارهای زبانی» نیز در شمار عوامل تطبیق‌ناپذیری فلسفه‌ها با یک دیگر می‌باشند (Pourhassan, 2022: 66). انحصارگرایی نگرشی تحقیرآمیز نسبت به سنت‌های فلسفی دیگر غیر از فلسفه خود دارد. قیاس‌ناپذیری بر این فرض مبتنی است که سنت‌های فلسفی فقط در چارچوب و مبنای خاص خود معنا دارند و امکان خروج از آن چارچوب و تطبیق با سنت دیگر را ندارند. مشکلات ساختارهای زبانی نیز به مسائل مربوط به ترجمه و انتقال مفاهیم یک سنت فلسفی به سنت فلسفی دیگر برمی‌گردد. معتقدان به تطبیق سنت‌های فلسفی، ضمن قبول تفاوت در مبادی فلسفه‌ها، به وجود زمینه‌های مشترک میان آنان به عنوان عامل تطبیق تأکید دارند. همچنین قیاس‌ناپذیری و مشکلات زبانی را مربوط به ساختارهای این علم دانسته و با عبور از این فضا، به دنبال ایجاد یک زبان مشترک برای گفتگوی فلسفه‌ها بر می‌آیند. در هر حال، زبان تطبیق زبان نزدیک کردن فلسفه‌هاست.

فلسفه تعلیم و تربیت را می‌توان تأمل فلسفی درباره مسائل تعلیم و تربیت دانست. فارغ از اینکه تأمل معطوف به کشف ماهیت جهان و انسان، یا فهم رمز زبان باشد (Bagheri, 1997). به نظر می‌رسد

¹ Internet Encyclopaedia of Philosophy (IEP)

بر اساس این تعریف، کارکرد فلسفه تعلیم و تربیت فلسفه‌ورزی و نگاه فیلسوفانه به عناصر مختلف نظام تربیتی از «غایات تربیت» تا «برنامه درسی» با نگاه «تفهیمی» نه «تبیینی» است. با این نگاه می‌تواند به «استنتاج راه حل‌ها»، «تحلیل مسائل» و یا «انتقاد جریان‌ها» منجر شود و یا حتی ترکیبی از آن‌ها باشد.

بر اساس معرفی مختصر معنا و کارکرد فلسفه تطبیقی و فلسفه تعلیم و تربیت، معنا و کارکرد فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی بیان می‌گردد: فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی یکی از شاخه‌های فلسفه تعلیم و تربیت است که به تأمل فلسفی درباره تعلیم و تربیت با نگاه تطبیقی می‌پردازد. قلمرو تطبیق در این شاخه می‌تواند مشتمل بر الف) فلاسفه، مربیان و اندیشمندان؛ ب) مکاتب؛ ج) مفاهیم موضوعات و مسائل؛ د) نظام‌های تعلیم و تربیت باشد. نمونه‌های پژوهش تطبیقی در هر یک از موارد فوق، در سطح نظام دانشگاهی چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور در قالب رساله‌ها، مقالات و کتب، فراوان به انجام رسیده است. البته اصالت و کیفیت این پژوهش‌ها نکته‌ای است که باید مورد دقت قرار گیرد. به عبارتی، اگرچه نام و عنوان تطبیق به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر آن‌ها نهاده شده لکن تأمل در محتوا و روش آن‌ها بعضاً نشان می‌دهد که تطبیق به معنای واقعی انجام نشده است (برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به Mirzamohammadi, 2020).

با بیان معنا و مفهوم فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی، زمینه برای معرفی کارکرد این حوزه فراهم می‌شود: کارکرد فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی همانند فلسفه تطبیقی نزدیک کردن فلسفه‌ها است، لکن در این جا فلسفه‌های حاکم بر نظام‌های تعلیم و تربیت مورد نظر می‌باشند. در این خصوص البته برخی بر این اعتقاد هستند که فلسفه‌های حاکم بر نظام‌های تعلیم و تربیت غرب با شرق (مثلاً ایران و اسلام یعنی فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی) در مقابل هم ایستاده‌اند و نمی‌توانند به یک دیگر نزدیک شوند. شریعتی (1979, Shariati) در کتاب «فلسفه تعلیم و تربیت» این گونه نگاهی را انتخاب می‌کند. در مقابل، برخی به جای نگاه تخصصی، نگاه تعاملی را انتخاب می‌کنند. باقری (Bagheri, 2017) ضمن نقد دیدگاه شریعتی در این خصوص، تعامل نظام‌های تعلیم و تربیت غرب و شرق را پیشنهاد می‌کند. تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت نیز بر همین اساس شکل گرفته است. اگر ارتباط میان فلسفه‌های تربیتی مختلف به وجود نیاید و استمرار نیابد، اساساً بحث از تطبیق موضوعیتی نمی‌یابد. فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی به دنبال یافتن وجه یا وجوه مشترک است تا بتوان بر اساس آن نظام‌های تربیتی را به گفتگو با هم دعوت کرد و میان آنها همدلی و سازگاری ایجاد نمود. البته وجوه تفاوت و اختلاف‌ها نیز بایستی مورد نظر قرار گیرد و به آن‌ها پرداخته شود، لکن اساساً زبان تطبیق زبان تفاهم، نزدیکی، آشتی و سازگاری است. به نظر می‌رسد امروزه با قرار گرفتن در عصر جهانی شدن و توسعه فناوری‌های نوین، دغدغه‌های نظام‌های تربیتی پیش از پیش به هم نزدیک شده است. این دغدغه‌های مشترک، امکان گفتگو میان آنها را آسان‌تر می‌کند، این گفتگو می‌تواند در کلیت فلسفه

حاکم بر نظام‌های تربیتی، یا عناصر مختلف آن (اندیشه‌ها، موضوعات، غایات، برنامه‌ها و...) قابل طرح باشد. ذکر این نکته در این جا ضروری است که «نزدیک کردن فلسفه‌ها» نه ترکیب است، نه ایجاد است و نه خود هدف تطبیق است. ترکیب نیست چون هرگاه دو فلسفه به هم نزدیک شدند، الزاماً به این معنا نیست که با هم یکی شده اند. اصولاً ترکیب قواعد و اصول خاص خودش را دارد و این تحقیق نیز ادعای ترکیب فلسفه‌ها و اندیشه‌ها را از طریق تطبیق ندارد. بلکه مسیری است برای دعوت نحله‌های فکری و فلسفی به گفت‌وگوی با یکدیگر که البته نه از روی اجبار بلکه با اختیار صورت می‌گیرد. ایجاد هم نیست چون ایجاد جزئی از مراحل تطبیق است و در ادامه توضیح داده می‌شود. ممکن است دو فلسفه به هم نزدیک شوند اما الزاماً چیزی ایجاد نشود. هدف تطبیق هم نیست زیرا هدف تطبیق بسیار فراتر از نزدیک کردن فلسفه‌ها و همانا شناختی انتقادی است که برآیند همه مراحل یک عمل دقیق و کامل تطبیقی است.

فرایند فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی

هرگاه بحث از فرایند به میان می‌آید، موضوع روش‌شناسی مطرح می‌باشد. یکی از تنگناهای مهم انجام تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت فرایند یا مراحل انجام آن می‌باشد. اگرچه در بخش‌های قبلی این تحقیق گفته شده که تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت محدود به روش نمی‌باشد لکن یکی از بخش‌های اصلی آن، فرایند یا مراحل انجام کار می‌باشد. در خصوص فرایند یا مراحل تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت، گونه‌های مختلفی عرضه شده است. یکی از معروف‌ترین روش‌شناسی‌ها توسط «بردی» (Beredy, 1964) در قالب چهار مرحله توصیف، تفسیر، همجواری و مقایسه ارائه شده است. این روش به‌طور گسترده در مطالعات تطبیقی تعلیم و تربیت، حتی در فلسفه تعلیم و تربیت مورد استفاده قرار می‌گیرد (Arani and Kakia Mine, 2019). البته کاربرد این روش در مطالعات تطبیقی در فلسفه تعلیم و تربیت مورد ایراد می‌باشد، زیرا عینیت بر آن غالب است. همچنین این روش بیشتر برای مقایسه عناصر کمی نظام‌های آموزشی است. یکی دیگر از روش‌شناسی‌ها توسط «فرامرز قراملکی» (Faramarzgharamaleki, 2006: 299) ارائه شده است. وی فرایند مطالعه تطبیقی را شامل: تعریف مسئله، تحدید دامنه تطبیق، استقصای حداکثری وجوه و موارد تمایز و تشابه (حتی ظاهری)، عبور از موارد تشابه و تفاوت ظاهری به مواضع خلاف و وفاق واقعی، و تبیین مواضع خلاف و وفاق می‌داند. به‌نظر می‌رسد این روش هم تا تبیین پیش رفته و مرحله مهم «اتخاذ موضع» را (که در ادامه معرفی خواهد شد)، لاقلاً به صراحت بیان نکرده است. پورحسن (Pourhassan, 2022: 55) نیز فرایند فلسفه تطبیقی را شامل سه مرحله تحلیل، مقایسه و سنتز می‌داند. این روش هم که به سنتز ختم

می‌شود، به‌نظر می‌رسد تطبیق را به ترکیب کاهش داده است. درحالی‌که همان‌گونه که بالاتر گفته شد، تطبیق همان ترکیب نیست.

با توجه به مراتب فوق در تحقیق حاضر، ضمن در نظر گرفتن گونه‌های فوق، و البته عبور از کاستی‌های هر یک، فرایند فلسفه تعلیم‌وتربیت تطبیقی در قالب چهار مرحله انتخاب، شناخت، مقایسه و ایجاد ارائه می‌شود. مرحله انتخاب که در تطبیق بسیار مهم و خطیر است (با شرحی که در ادامه خواهد آمد)، مرحله شناخت (با خصوصياتی که در ادامه بیان خواهد شد)، مرحله مقایسه با طرح عبارت «در زمانی» و مرحله ایجاد (نه ترکیب) با طرح ایده موضع سوم، در روش‌شناسی‌های قبلی مورد توجه قرار نگرفته بودند:

انتخاب: اولین و یکی از مهم‌ترین مراحل در فرایند تطبیق، گزینش طرفین می‌باشد. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، طرفین تطبیق می‌تواند شامل اندیشمندان، مکاتب، مفاهیم و نظام‌های تعلیم‌وتربیت باشد. ملاحظات بسیار مهمی در این مرحله وجود دارد. طرفین تطبیق چند مورد باید باشند: به‌طور معمول در مطالعات تطبیقی، دو طرف برای مطالعه انتخاب می‌شود. در این جا باید دلیل انتخاب دو طرف مشخص شود. مثلاً اگر پژوهشگری به «تطبیق وجود از دیدگاه فارابی و هایدگر و استنتاج دلالت‌های آن در تعلیم‌وتربیت» می‌پردازد (Mirzamohammadi, 2016) باید در ابتدا مشخص کند که چرا هایدگر و فارابی؛ و چرا «وجود» برای تطبیق انتخاب شده است. به‌نظر می‌رسد بایستی این دو نفر دغدغه مشترک، و نگاه منحصر به فردی درباره وجود داشته باشند. حال اگر طرفین تطبیق بیش از دو نفر باشند، شرایط پیچیده‌تر می‌شود. در این جا محقق باید استدلال کند که چرا نفر سوم (و یا بیشتر) به به ترکیب اضافه شده‌اند. طبیعتاً ورود افراد سوم به بعد در تطبیق باید پوششی و تکمیل کننده باشد. به این معنی که در موضوعی خاص، در تطبیق دو طرف کمبودی وجود داشته باشند که نفر سوم (یا بیشتر) وارد شوند و آن را پر کند. بنابراین نباید نفرات اضافه شده (به غیر از دو نفر) در فرایند تطبیق رها شده و معطل بمانند. در تطبیق مبانی فلسفی نظام‌های تربیتی نیز همین ملاحظه باید مورد نظر قرار گیرد. ردیف کردن نام تعداد زیادی کشور برای تطبیق نظام‌های تربیتی و بیان سطحی و فهرست‌وار برخی وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها، واقعیتی است که در برخی کتاب‌ها و مطالعات تطبیقی تعلیم‌وتربیت وجود دارد. اگر تطبیق در مبانی فلسفی نظام‌های تعلیم‌وتربیت باشد، انتخاب تعداد این نظام‌ها بایستی با ملاحظه و محاسبه دقیق‌تر و به تعداد محدودتر انجام گیرد. به‌عنوان مثال در قالب تدوین یک کتاب، به نویسنده این مقاله پیشنهاد شده بود که مبانی فلسفی تعلیم‌وتربیت بیش از ۱۰ کشور را مورد تطبیق قرار دهد اما آنچه در نهایت مورد نظر مؤلف قرار گرفت، چهار کشور ایران، آمریکا، فرانسه و ترکیه بود. دلایل انتخاب سه کشور یاد شده برای تطبیق با ایران در مقدمه کتاب آمده است (Mirza Mohammadi, 2023).

شناخت: دومین مرحله از مراحل تطبیق، شناخت طرفین می‌باشد. شاید این نکته پیش بیاید که شناخت از مرحله انتخاب شروع می‌شود. این نکته درستی است، لکن شناخت برای انتخاب طرفین و موضوع تطبیق مقدمه شروع است و به تدریج در مرحله دوم به اوج خود می‌رسد. شناخت طرفین تطبیق باید خصوصیات زیر را داشته باشد:

۱. **جامعیت:** محقق باید در سطح وسیع و به صورت عمیق طرفین تطبیق را مورد شناخت قرار دهد. این شناخت می‌تواند از عناصر به ظاهر ساده مانند زندگی نامه طرفین تطبیق، تا مبادی و اصول اندیشه آنان را در بر گیرد. توصیه می‌شود هیچ داده ریز و درشتی در این خصوص از قلم نیفتاده و بر زمین نماند. یک نمونه از شناخت کامل و جامع برای تطبیق، تلاش فارابی است. معلم ثانی سی سال از عمر ارزشمند خود را به مطالعه آثار و آراء ارسطو (و افلاطون) اختصاص می‌دهد و آن گاه در کتاب معروف خود «الجمع» به تطبیق آراء این دو فیلسوف بزرگ می‌پردازد. این اثر را می‌توان نخستین مطالعه کامل و جامع تطبیقی در فلسفه دانست (Davari Ardakani, 2018).

۲. **استناد به آثار دست اول:** شناخت وسیع و عمیق حاصل مطالعه آثار طرفین تطبیق می‌باشد. محقق تطبیقی باید تمامی آثار و لااقل مهم‌ترین آثار طرف‌های مورد مطالعه را مورد شناخت و فهم قرار دهد. ملاک اساسی برای اینکه فلاسفه مورد تطبیق چه آثار مهمی دارند، موضوع مورد مطالعه است. به عنوان مثال اگر یکی از طرفین تطبیق افلاطون و موضوع مورد مطالعه «معرفت» باشد، نمی‌توان رساله مهم «تئایتئوس» را از نظر دور داشت (Plato, 1971). به گونه‌ای که برخی آن را نخستین رساله در موضوع معرفت دانسته‌اند (Naqibzadeh, 2012).

۳. **توجه به مبادی و اصول:** برای رسیدن به شناخت دقیق طرفین تطبیق، فهم خاستگاه‌ها و اصول اساسی اندیشه آنان بسیار مهم است. در صورتی که مبادی فلسفه طرفین تطبیق به درستی شناسایی نشود، مسیر تطبیق به سوی مسائل جزئی و کم اهمیت متمرکز شده و نتیجه قابل قبول به دست نمی‌آید. «یگر^۱» در کتاب ارزشمند «پایدیا» (Yeager, 1997)، خاستگاه‌های فلسفه افلاطون را شامل شعر، فلسفه، طب و سخن می‌داند. محقق تطبیقی که می‌خواهد به مبادی و اصول اندیشه افلاطون شناخت پیدا کند، بایستی این خاستگاه‌ها را در نظر بگیرد و آنگاه این مبادی و اصول را محور تطبیق با طرف (طرفین) دیگر قرار دهد.

۴. **بی‌طرفی:** در این مرحله محقق تطبیقی تمرکز خود را بر توصیف طرفین می‌گذارد و از قضاوت خودداری می‌کند. البته باید توجه کرد که این مرحله از توصیف صرف فراتر رفته و چارچوب مقایسه شکل می‌گیرد. «بردی» این مرحله از فرایند تطبیق را تفسیر می‌نامد. به عنوان مثال در تطبیق اهداف تعلیم و تربیت از دیدگاه افلاطون و فارابی (Mirzamohammadi, 2003)، پس از توصیف اندیشه

¹ Jaeger

فلسفی و آراء تربیتی دو طرف، با ورود به اهداف تعلیم و تربیت در نظر افلاطون، الگوی تطبیق در چهار بعد جسمانی، اخلاقی، هنری و عقلانی شکل گرفت. البته نکته مهمی که یکی از ظرایف بسیار مهم کار تطبیق می‌باشد، این است که آیا این الگو برای طرف دیگر تطبیق (در اینجا فارابی) نیز قابل اجرا است یا خیر؟ به این معنی که آیا در فلسفه تربیتی فارابی نیز می‌توان چارچوب اهداف تعلیم و تربیت را در چهار بعد فوق صورت‌بندی کرد؟ گاهی ممکن است الگوی تطبیق از اندیشه طرف دیگر (در اینجا فارابی) استخراج شود. روال معمول این است که از میان طرفین تطبیق، طرفی که از نظر زمانی قدیمی‌تر است، از نظر اندیشه بر طرف دیگر تأثیرگذار می‌باشد، در میان صاحبان رأی در فلسفه، دارای وسعت اندیشه بیشتری است و خصایص دیگری از این دست، مبنای شکل‌گیری الگوی تطبیق قرار گیرد. اما همواره این‌گونه نیست و گاهی طرف (طرفین) دیگر تطبیق محور تدوین الگو و چارچوب قرار می‌گیرد.

مقایسه: بر اساس الگوی شکل گرفته در مرحله قبل، در این مرحله مقایسه انجام می‌شود. مقایسه شامل وجوه اشتراک و افتراق در اندیشه‌های طرفین تطبیق می‌باشد. تطبیق آنگاه ممکن است که حداقل یک وجه اشتراک در مبادی فلسفی هر یک از طرفین تطبیق وجود داشته باشد. به عنوان مثال، در مقایسه هایدگر و ملاصدرا، دغدغه «وجود» و در مقایسه افلاطون و فارابی دغدغه «اصلاح اجتماعی» می‌تواند موضوع مشترک باشد. در این مرحله باید به دو نکته مهم و اساسی توجه کرد: اول اینکه موضوع مشترک، واقعی باشد. بنابراین بایستی از اشتراکات موهوم و غیرواقعی عبور کرد و مواضع وفاق و خلاف واقعی احصاء شوند. موارد متعددی وجود دارد که دو فیلسوف واژه‌های مشترک را با مقاصد متضاد به کار می‌برند. به عنوان مثال واژه «ایده» در طول تاریخ فلسفه در زبان فلاسفه مختلف و با معانی متفاوت مورد استفاده قرار گرفته است. نکته دوم اینکه مقایسه فقط دیدن وجوه اشتراک نیست بلکه وجوه اختلاف نیز بسیار مهم است به گونه‌ای که برخی از محققان در فلسفه تطبیقی حتی تأکید بر اختلافات را مهم‌تر از وجوه اشتراک دانسته‌اند. برای فهم وجوه اشتراک و اختلاف فلاسفه مورد تطبیق، باید بتوان در زمان آن‌ها قرار گرفت. «در-زمانی» به آن معنا است که محقق تطبیقی بتواند با حضور در زمانه طرفین تطبیق، شرایط شکل‌گیری اندیشه آنان را دریابد. به عنوان مثال، در مقایسه افلاطون و فارابی، اگرچه دغدغه مشترک هر دو فیلسوف اصلاح جامعه است لکن «پولیتیا»^۱ ی قرن چهارم قبل از میلاد آتن که افلاطون در آن زندگی می‌کرد با «مدینه» قرن سوم و چهارم هجری (نهم میلادی) عالم اسلام (به مرکزیت بغداد) که فارابی در آن حضور داشت، اختلافات اساسی دارند که جز با قرار گرفتن محقق تطبیقی در زمان این دو نفر نمی‌توان به فهم این اختلافات رسید. البته حضور در زمان فلاسفه کار بسیار پیچیده، زمان‌بر و نیازمند قابلیت‌های بالایی است. به این دلیل است که انجام پژوهش تطبیقی اصیل و باکیفیت واقعاً طاقت‌فرساست.

¹ Politia

ایجاد: آخرین، مهم‌ترین و البته سخت‌ترین مرحله از فرایند فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی، ایجاد نام گرفته است. در توضیح این مرحله ذکر دو نکته ضروری است: نکته اول اینکه تطبیق با مرحله مقایسه پایان نمی‌پذیرد. پژوهش‌های زیادی در قالب رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی در کشور ما انجام شده و می‌شود که تطبیق در مطالعات فلسفه تعلیم و تربیت را با بیان وجوه اشتراک و افتراق طرفین (البته اگر این وجوه نیز دقیق به دست آمده باشند) به پایان رسانده و می‌رسانند. حال موضوع این جاست که اگرچه بیان این وجوه لازم است لکن هرگز کافی نیست و توقف در مرحله مقایسه، ذهن خواننده منتقد را به این سمت و سو هدایت می‌کند که مثلاً اینکه «ابن سینا» با «آکونیاس» در این موضوع با هم مشترک هستند و در آن موضوع با هم اختلاف دارند چه دستاورد مهمی دارد؟ و اصولاً اگر دستاورد تطبیق در مطالعات فلسفه تعلیم و تربیت این است، انجام این نوع از پژوهش چه فایده‌ای دارد؟ با توجه به مراتب فوق، می‌توان گفت که تطبیق بایستی به دنبال مقایسه، گام مهم دیگری داشته باشد و آن ایجاد است. نکته دوم اینکه همان‌گونه که در بخش‌های قبلی مقاله گفته شد، تطبیق در فلسفه تعلیم و تربیت فراتر از روش است و به ایجاد می‌انجامد (یا بایستی که بیانجامد). حال باید دید که ایجاد چه چیز یا چیزهایی مورد نظر است که به تطبیق جایگاهی بالاتر از یک روش می‌بخشد. فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی در نهایت می‌تواند رسیدن به چیزی باشد که در این مقاله «موضع سوم» نامیده می‌شود. موضع سوم نه فلسفه این طرف و نه آن طرف تطبیق است، بلکه آفرینش محقق و محصول فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی است. در ادامه برای روشن شدن کامل مرحله ایجاد، دو نمونه تحقیق تطبیقی ذکر می‌شود و دستاورد ایجاد که همان موضع سوم می‌باشد در هر یک بیان می‌گردد:

۱. «هانری کربن» (Corbin, 1980) محقق بزرگ فرانسوی در یک مطالعه مهم و اثرگذار، به تطبیق فلسفه اسلامی ایرانی با فلسفه غرب می‌پردازد. هدف وی نزدیک کردن دو سنت فلسفی برای آگاهی از ظرفیت‌های یکدیگر است. کربن در تلاش است تا غربیان را به سنت شرقی و به خصوص ظرافت‌های فلسفه اسلامی آگاه کند. به علاوه شرقیان را هم مطلع می‌کند که تصویر درستی از قابلیت‌های سنت فکری خود به دست آورند. وی نمی‌خواهد دو سنت فلسفی را با هم ترکیب کند بلکه درصدد است تا آن‌ها را با یکدیگر تطبیق کند. حاصل تطبیق برای کربن ارائه تصویری متفاوت از فلسفه شرق به غرب و غرب به شرق است. وی به متفکرین غربی توصیه می‌کند که قابلیت‌های دست‌نخورده و بی بدیل فلسفه شرق را بشناسند و از آن‌ها استفاده کنند. همچنین به متفکرین شرقی هم توصیه می‌کند که از دستاوردهای غرب مدرن استفاده کنند. با توجه به مراتب فوق مشخص می‌شود که تصویر جدید از دو سنت فلسفی که کربن به مطالعه آن‌ها پرداخته، تنها در سایه تطبیق این دو فلسفه ممکن است که ایجاد شود. وی زمینه‌ای ایجاد کرده تا هر کدام از سنت‌های فلسفی مورد تطبیق، خود را در آینه

دیگری ببینند. نتیجه این کار، شناخت دقیق دیگری و خود است و البته این همان موضع سوم است که کربن به آن دست یافته است.

۲. در تحقیقی دیگر که بالاتر به آن اشاره شد، نویسنده مقاله حاضر به تطبیق فارابی با افلاطون می‌پردازد و تصویری از فارابی به دست می‌دهد که قبل از تطبیق وجود نداشته است. البته نه به آن معنا که افلاطون باعث ایجاد این تصویر می‌شود، بلکه تطبیق به گونه‌ای است که اگر به درستی انجام شود می‌تواند ظرفیت‌های وجودی فیلسوفان را بهتر نمایان سازد و تصویری متفاوت از آن‌ها ارائه دهد. همین موضوع برای افلاطون هم صادق است. بنابراین موضع سوم همان تصویر متفاوتی است که توسط تطبیق از طرفین آن به دست می‌آید.

حال سوال این است که این وضع سوم چه کمکی می‌تواند به ما در فلسفه تعلیم و تربیت کند؟ موضع سوم که دستاورد تطبیق است، می‌تواند به عنوان یک محصول در سبد گذاشته شود و در کنار سایر دستاوردهای محققان، «صورت» فلسفه تعلیم و تربیت جهانی را تکمیل کند. تجربه زیسته نویسنده این مقاله در کلاس‌های دوره تحصیلات تکمیلی درس «مکاتب فلسفی و آراء تربیتی» نشان می‌دهد که بعد از معرفی مکاتب مختلف فلسفی و نظریه‌های تربیتی سوال قالب دانشجویان این است که مکتب فلسفی و نظریه تربیتی ما چه می‌باشد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سوال این است که ما نتوانسته‌ایم (یا نخواسته‌ایم) دستاوردهای خود را در نسبت با مکاتب و نظریه‌های دیگران به نمایش بگذاریم و جایگاه آن را در میان آن‌ها مشخص کنیم. بعضاً مشاهده می‌شود که فلسفه ما توسط محققان خارجی به دنیا و حتی خودمان معرفی شده است. به عنوان مثال «هانری کربن» سهم بزرگی در شناسایی و معرفی فلسفه ایرانی و اسلامی به غربیان داشته است. همچنین «توشیهیکو ایزوتسو»^۱ استاد برجسته ژاپنی، با شناخت و نزدیک کردن فلسفه اسلامی با فلسفه شرق دور، گام مهمی در معرفی فلسفه ما به جهان شرق و غرب داشته است. بر اساس مراتب فوق، اگر قرار است ما فلسفه‌ای و نظریه‌ای برای تعلیم و تربیت خود داشته باشیم، مسیر آن قرار گرفتن در کنار آن چیزهایی است که دیگران به دست آورده‌اند. موضع سوم به عنوان دستاورد تطبیق بایستی با دستاوردهای دیگران تنه به تنه شود، صیقل بخورد تا جایگاهش تثبیت شود. در فلسفه تعلیم و تربیت جهانی، ما نیز باید سهمی داشته باشیم. این سهم با قرار گرفتن در کنار سایر فلسفه‌ها و نظریه‌های تربیتی به دست می‌آید.

بحث

در دهه ۱۹۳۰، «ماسون اورسل» بنیانگذار فلسفه تطبیقی بیان کرد که اگر قرار است فلسفه علمی بشود، بایستی که نسبت فلسفه ما (غریبان) با فلسفه شرق مشخص گردد و این دو سنت در کنار

¹ Toshihiko Izutsu

هم قرار بگیرند، یعنی فلسفه باید تطبیقی بشود. صرف نظر از نگاه عینیت‌گرایی وی، ما می‌توانیم پیام مهمی از دیدگاه او بگیریم. اگر قرار است فلسفه تعلیم و تربیت ما پیشرفت کند، لازم است که در نسبت با فلسفه تعلیم و تربیت غرب (و البته سایر فلسفه‌های تعلیم و تربیت شرق) قرار بگیرد و جایگاه آن در میان این سنت‌ها مشخص شود، به این معنا که «فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی» شود. در حال حاضر گروه‌های فلسفه تعلیم و تربیت در سطح دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های ما، غالباً به کار خود مشغول هستند و حتی با گروه‌های دیگر در داخل کشور هم ارتباط تعریف شده و مؤثری ندارند تا چه رسد به این که با جریان‌های فلسفه تعلیم و تربیت دنیا ارتباط بگیرند. «انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران که یکی از مأموریت‌های ذاتی آن باید زمینه‌سازی برای این ارتباط باشد، حتی با پیشنهاد و تصویب «گروه فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی» در دوره‌ای که نویسنده عضو هیئت مدیره بود، در عمل توفیقی در این زمینه به دست نیاورد.

با توجه به مراتب فوق، پیشنهاد می‌گردد انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران هدایت‌گری این جریان را عهده‌دار شود، رشته «فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی» را به عنوان یکی از شاخه‌های رشته فلسفه تعلیم و تربیت تعریف کند، سرفصل‌ها و برنامه‌های آموزشی و درسی آن را تدوین نماید، و رشته را در سطح گروه‌های فلسفه تعلیم و تربیت در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های کشور در سطح تحصیلات تکمیلی مصوب کند. همچنین برگزاری یکی از همایش‌های انجمن (البته در سطح بین‌المللی) تحت عنوان مطالعات تطبیقی در فلسفه تعلیم و تربیت و چاپ مقالات برگزیده آن در نشریه انجمن، می‌تواند کمک مهمی در توسعه این رشته داشته باشد. تجارب برخی از انجمن‌های مشابه، مانند «انجمن آموزش و پرورش تطبیقی ایران» در این زمینه و نیز همکاری بین این دو انجمن در این زمینه می‌تواند بسیار کارگشا باشد. انتظار می‌رود دستاورد این فعالیت‌ها، آن باشد که تحقیقات، مقالات، کتب و سرانجام نظریات متخصصان فلسفه تعلیم و تربیت کشور در مقایسه با همتایان بین‌المللی خود قرار گیرد، نسبت آن‌ها مشخص گردد، و باب گفتگو و ارتباط علمی میان آن‌ها باز شود. فلسفه تطبیقی، فلسفه صلح است. در حالی که جهان در شرایط سخت دشمنی و جنگ به سر می‌برد، برای برون‌رفت از این شرایط بایستی که دنبال عامل نزدیک شدن گشت. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین این عوامل، تعلیم و تربیت باشد که باعث می‌شود انسان‌ها فارغ از هرگونه تفاوت، در کنار هم قرار بگیرند. تطبیق می‌تواند این مأموریت مهم را به انجام برساند. فلسفه تعلیم و تربیت تطبیقی با محور قرار دادن وجه مشترک آدمی یعنی «وجود انسانی» می‌تواند عامل نزدیکی نظام‌های تربیتی باشد، آن‌ها را به گفتگو دعوت کند و تجارب گوناگون آن نظام‌ها را در ظرف مشترک بریزد و زمینه‌ساز تدوین (فلسفه تعلیم و تربیت جهانی) شود. ما باید در این مناسبات سهمی تدارک دیده باشیم، بتوانیم آن را به خوبی عرضه کنیم، در انتظار باشیم آن را نقد کنند، و در ارتباط با سایر دیدگاه‌ها آن را اصلاح و تکمیل کنیم.

References

- Bagheri Noaparast, K. (2017). Shariati on Islamic and Western philosophy of education. In D. J. Byrd & S. J. Miri (Eds.), *Ali Shariati and the future of social theory* (pp. 212–225). Brill.
- Bagheri, K. (1996). *New perspectives in the philosophy of education and training*. Naghsh Hasti Publications. (In Persian)
- Bereday, G. Z. F. (1966). *Comparative method in education*. Winston.
- Coombs, G. R., & Daniels, L. (2008). Philosophical inquiry: A conceptual analysis. In E. C. Short (Ed.), *Methodology of curriculum studies* (pp. 43–65; M. Mehrmohammadi et al., Trans.). Samt Publications & Research Institute for Educational Studies. (In Persian)
- Corbin, H. (1980). *Iranian philosophy and comparative philosophy* (J. Tabatabaei, Trans.). Toos Publications. (In Persian)
- Cowen, R. (2010). "I learn best when I'm on my feet in public failing to explain something": Interview by Maria Manzon, 19 March. *CERCular*, 12(1), 4–7. The University of Hong Kong.
- Davari Ardakani, R. (2009). *Comparative philosophy*. Saqi Publishing House. (In Persian)
- Faramarz Qaramaleki, A. (2009). *Methodology of religious studies*. Razavi University of Sciences Publications. (In Persian)
- Internet Encyclopedia of Philosophy. (n.d.). Retrieved from <http://www.iep.utm.edu>
- Khatami, M. (2017). *An introduction to comparative philosophy*. Nashr Alam Publications. (In Persian)
- Madandar Arani, A., & Kakia, L. (2019). *Comparative research methods in the humanities: With emphasis on educational sciences and psychology studies*. Samt Publications. (In Persian)
- Masson-Oursel, P. (1926). *Comparative philosophy* (F. G. Crookshank, Trans.). Harcourt Brace.
- Mirza Mohammadi, M. H. (2016). The application of existence from the perspective of Farabi and Heidegger and its implications in education and training. *Journal of Educational Sciences, Shahid Chamran University of Ahvaz*, 6(2), 65–76. (In Persian)
- Mirzamohammadi, M. H. (2023). *Applying the philosophical foundations of contemporary education systems*. Siahroud Publications. (In Persian)
- Mirzamohammadi, M. H. (2003). A comparative study of the goals of education from the perspectives of Plato and Al-Farabi. *Journal of Psychology and Educational Sciences, University of Tehran*, 32(2), 201–225. (In Persian)
- Mirzamohammadi, M. H. (2017). Plato: The founder of comparative education in the philosophy of education. In *Proceedings of the First International Conference on Comparative Education* (pp. 273–281). Iranian Association of Comparative Education, Lorestan University. (In Persian)
- Mirzamohammadi, M. H. (2019). Pathology of comparative studies in the philosophy of education: With emphasis on research examples in Iran. *Journal of Fundamentals of Education*, 9(2), 50–66. (In Persian)
- Mirzamohammadi, M. H. (2014). *An introduction to comparative research methodology in the philosophy of education*. Eij Publications. (In Persian)

- Naqibzadeh, M. A. (2012). *A look at the philosophy of education*. Tahouri Publications. (In Persian)
- Nasr, S. H. (1973). The significance of comparative philosophy for the study of Islamic philosophy. *Studies in Comparative Religion*, 7(4), 1–9. <https://traditionalhikma.com/wp-content/uploads/2015/08/The-Significance-of-Comparative-Philosophy-for-the-Study-of-Islamic-Philosophy-by-Seyyed-Hosseini-Nasr.pdf>.
- Plato. (1977). *Collected works: Theaetetus* (Vol. 2; M. H. Lotfi & M. R. Kaviani, Trans.). Ibn Sina Publications. (In Persian)
- Pourhassan, G. (2022). *Comparative philosophy*. Naqd Farhang Publications. (In Persian)
- Shariati, A. (1979). *Philosophy of education and training*. Be'sat Publications. (In Persian)
- Yeager, W. (1997). *Paidia* (Vol. 1; M. H. Lotfi, Trans.). Kharazmi Publications. (In Persian)